

نويسنده: فيروز آرش*

دانشگاه بايد به سه بُعد «نوآوري» پاسخ بدهد. اين بُعدها عبارتند از بعد فني، بعد شخصي و بعد اجتماعي. رويکرد دانشگاه از چهار بخش در هم تنیده تشکیل مي شود: 1- توليد دانش نو، 2- مکاني براي يادگيري، 3- تعامل با دنيا و مسايل مردم واقعي و 4- فراهم سازي شرايط اجتماعي و فرهنگي که به نوآوري و مردمسالاري بينجامد. هر چهار کارکرد بالابشخور یک هدف است: ساختن جامعه اي که مردمش بتوانند دنيا را انگونه که هست ببينند و بفهمند، افزون بر اين، توانايي آن را داشته باشند که دريابند اين دنيا چگونه مي توانست و مي بايست باشد، آن را تغيير و به سوي بهتر شدن سوق دهند. چگونه اين چهار کارکرد را بايد پيش برد تا دانش ما، دانشجويان ما و نهادهاي ما توانايي تغيير دنيا و پيرامون خود را به دست آورند؟

هنگامي که به جست وجوي پاسخ مي گشتم، بارها با نوشته هاي «جان هنري نيومن» روبه رو شدم. به باور من، پاسخ پرسش بالادر بازگشت به ارزش هاي بنيادي آموزش دانشگاهي و آزادي نامحدود در پرسشگري است. یک و نيم قرن پيش «جان هنري نيومن» در توصيف آموزش دانشگاهي نوشت:

1- پرورش خرد

«آموزش دانشگاهي به خودي خود، پرورش خرد است... گشودن ذهن، تصحيح آن، پالایش اندرونه اش، توانمند ساختن ذهن براي دانستن، تحليل کردن، تحت کنترل درآوردن و استفاده از دانش است. توانمند ساختن ذهن براي چيرگي بر پيش فرض هاي خود است. آموختن انعطاف پذيري، روش ها، دقت در تفکر ابي، فرزاني و حقيقت بيني و يافتن بيان شيواست.»

2- نهاد يادگيري

دانشگاه مکاني براي يادگيري است و نه جايي که در آنجا تدریس مي شود. دانشگاه نهاد يادگيري است و نه یک نهاد آموزشی. ويژگي هاي اين جامعه با اعضاي متفاوت، به يادآوري اش مي ارزد: «دانشگاه محل همایش دانشجوياني است که از هر بخش زندگي و با انواع دانش ها برهم مي آيند.» تنوع پديده ثانوي نيست، بلکه براي فرايند يادگيري اساسي است. شاگردان با پس زمينه هاي متفاوت و فرهنگ هاي گوناگون، در روبرويي طبيعي با برداشت هاي فرهنگي، پيش فرض ها و پيش زمينه هاي سنتي مختلف، بدون دخالت استاد، به مقدار زيادي از هم مي آموزند. (يکي از اسباب هاي بومي گزيني و پافشاري بر آن در دانشگاه هاي ايران، بي بهره کردن دانشجويان از اين چشمه آموزشی مهم است. در اين مورد خاص سخن زياد است و جادارد به آن انديشیده شود). «جان هنري نيومن» مي نويسد: «حتي در نبود استاد، دانشجوها حتماً از يکديگر ياد مي گيرند. گفت و گوي بين آنها، براي هر يك، مجموعه از گفتارها و سخنراني هاست. آنها هر روز از يکديگر ايده هاي نو (خميرمايه انديشيدن)، اصول متمايز براي داوري و کنش مي آموزند.» پيش نيازهاي اجتماعي يادگيري و امکان هاي آموختن از برهم کنش بين فرهنگ هاي مختلف، مانسته هاي مستقيم پيش نيازهاي اجتماعي براي نوآوري و قدرت نهفته در تفاوت هاي فرهنگي عامل برانگيزش نوآوري است. جامعه يادگير همچنين جامعه کوچک نوآوري هاست.

3- کنجکاو ي فردي

دانشگاه مکاني براي ارضاي کنجکاو ي فردي است. پژوهش دانشگاهي نمونه روشن آن است. پژوهش دانشگاهي پاياني در خود است بي آنکه هدفی از پيش تعيين شده را پيش رو داشته باشد يا دنبال کند: پاسخ به کنجکاو ي فردي پژوهشگر است و بخشی از فرايند يادگيري است. پاداش پژوهش، خود پژوهش است، لذتي است که پژوهشگر از بي بردن به رازي که براي او (و شايد فقط براي او) مهم بوده است، مي برد. پيامدها و کاربردهاي احتمالي آن نقش چندان در انگيزه انجام پژوهش ندارد. بخشی از فرايند دراز يادگيري است. گفتم پژوهشگر به خاطر خود دانش به پژوهش مي پردازد. اين نيرويي است که خردورزي و جست وجوي حقيقت از آن برمي خيزد، به ما اجازه مي دهد تا با روش ها و معيارهاي خود کاوش کنيم، که در دنياي مدرن امتياز بزرگي است و مسووليت بزرگي را بر ما تحميل مي کند. روح اين آزادي آکادميک به هر چيز ديگري که دانشگاه بايد انجام بدهد، جان مي بخشد. وقتي پژوهش در محيط آموزشی (يادگيري) انجام مي گيرد، بر سودمندی هر دو افزوده مي شود. بنياد دانشگاه هم بر همین نکته بنا شده است. پايبندي به اصول آکادميک، گسترش فهميدن را به همراه دارد و از محدود کردن آن جلوگيري مي کند (دانشگاه نه اتحاديه کارگري است و نه سازمان مذهبي که همه چيز را در چارچوب هدف هاي خود مي بيند). اين به یک ديناميک ظريف دروني مي انجامد که سرانجام بر ايستايي و خودخواهي چيره مي شود. آميزه اي از توانمندی نياز، خلاقيت و کنجکاو ي خردورز به اندازه اي پوياست که ايستايي و درجاردن دانشگاهي در برابرش زياد دوام نمی آورد.

در اين نگاه، دانش چيزي نيست که یک بار براي هميشه فرا گرفته مي شود، بلکه چيزي است که با ذهن انتقادي زاييده مي شود. هنگامي معتبر است که آن را همواره بي بگيريم، بر آن بيفزايم و پالوده اش کنيم. آموزش عمومي دانشگاهي درباره جهان و هر چيزي است که در آن است و به دانشجو ياد مي دهد تا آن را در دانشگاه و در بيرون از آن بي بگيرد. دانشي از اين دست ما را آماده مي کند تا در برابر خواسته هاي زندگي اثرگذار باشيم و در برابر شگفتي هاي آن آمادگي داشته باشيم. گفته مي شود که اينگونه يافته هاي کمياب دانشگاهي در زمان بحران هاي اقتصادي ارزش عملي اندکي دارند. اين داوري ناشايست و به دور از انصاف است. بگذاريد از زبان «نيومن» به دفاع از ارزش بنيادي آموزش دانشگاهي برآيم. او نخست گفتار معترضان را بازگو مي کند: «گفته مي شود که آموزش بايد به موضوع هاي محدود و معين بپردازد و به نتيجه معين بينجامد که قابل اندازه گيري است. ادعا مي کنند که هر چيزي و هر کسي بهايي دارد و اگر سرمايه گذاري بزرگي انجام گيرد، بازدهي بزرگي را هم بايد انتظار داشت. در اين صورت است که سرمايه گذاري در آموزش را «سودمند» مي دانند و «بازدهي» کلام آخرشان مي شود. با چنين مبنايي، طبيعي است که پرسش بعدي آنان اين خواهد بود که نمود هزينه دانشگاه چيست؟ اگر کالايي به نام «آموزش دانشگاهي» به يقين نمي آموزد که چگونه کارگاه هايمان را بهتر کنيم، زمين هاي کشاورزي مان را بارورتر کنيم، به اقتصاد سروسامان دهيم، يا اگر نمي تواند کسي را وکيل کند، ديگري را مهندس، آن يکي را جراح يا به کشف هايي در شيمي، نجوم، زمين شناسي و علوم ديگر نمي انجامد، پس ارزش بازراري اين کالايي چيست؟»

انگار که «جان هنري نيومن» در زمان ما مي زيد. شگفت زده نشويد: نگارنده در رويارويي با جوانان بسياري با همين نوع پرخاش ها روبه رو شده است. دانشجويي به من گفت، «اگر مي توانم با کارکردن در جايي زندگي ام را تامين کنم، چه نيازي به دانشگاه رفتن دارم، اين هدر دادن وقت من است، پس از پايان

دانشگاه هنوز باید به دنبال کار بگردم. همه چیز در خدمت پول درآوردن است.» گمان نکنید که این فقط بازتاب سرآسیمگی جوانی است که آینده روشنی در آموزش دانشگاهی نمی بیند. همکار من در دانشگاه هم اینگونه می اندیشد. یکی از اینها می گوید: «اگر در کار آزاد باشم، بیشتر از دانشگاه پول درمی آورم، به زندگی راحت تر دسترسی پیدا می کنم تا اینکه وضعیت ناخوشایند کنونی ام را تحمل کنم. افتخار و نام استاد دانشگاه داشتن حرف هایی هستند که دیگر خریدار ندارند.» همکار دیگری در کلاس درسش می گوید «اگر نتوانید درس فیزیک تان را به پول تبدیل کنید، عمرتان را بر باد داده اید.»

دفاع پر قدرت «جان هنری نیومن» از ارزش بنیادی آموزش دانشگاهی در برابر اعتراض های از نوع بالا اینگونه است: «و کسی که اندیشیدن را آموخته است، استدلال و تحلیل کردن را می داند، می تواند مقایسه کند و تمایز بگذارد... یک شبه وکیل، داور یا دولتمرد، پزشک، بازرگان یا زمین دار موفق، افسر یا مهندس، شیمیدان یا زمین شناس نخواهد شد، اما در جایگاهی از خردورزی قرار خواهد گرفت که می تواند به سادگی و شکوهمندی از عهده هر علمی و هر یک از پیشه های برشمرده، یا هر پیشه دیگری برآید که دوست دارد یا استعداد خاصی نسبت به آن در خود سراغ دارد. در این نگاه، فرهنگ خردورزی بسیار سودمند است.» آموزش دانشگاهی به دانشجو توانمندی، مهارت های خردورزی و عادت های ذهنی پرشگرفی می دهد که برای تمام عمر به همراه اوست و این به راستی قلب نوآوری و کارآفرینی است.

هنوز هم همین دفاع جانانه «نیومن»، راهنمای کارآفرین ها در کشورهای با فرهنگ دانشگاهی است. روشن تر و از تجربه شخصی خود نمونه بیارم: در آمریکا (و نیز در جاهای دیگر) شرکت های کارآفرین برای جذب نیروی کار سالی دو بار به دانشگاه ها می روند و با فارغ التحصیل های بالقوه آن سال مصاحبه می کنند. به تعدادی کار پیشنهاد می کنند. رشته تحصیلی دانشجویان خیلی وقت ها با کار پیشنهادی به آنان ربطی ندارد. شرکت ای. بی. ام با اینتل ممکن است به دانشجویی سال آخر رشته زمین شناسی، تاریخ یا ریاضی کار پیشنهاد کند. آنها می خواهند مطمئن شوند که مصاحبه شونده با ارزش های بنیادی آموزش مورد نظر «نیومن» سازگارند؛ توانسته اند خردورزی را در خود نهادینه کنند، از توان استدلال و تحلیل برخوردار شده اند، اعتمادبه نفس لازم را به دست آورده اند. معمولاً این شرکت های کارآفرین، به پذیرفته شدگان مصاحبه بین شش ماه تا یک سال آموزش جداگانه می دهند و آنان را برای کار مورد نظرشان آماده می کنند.

ماموریت دانشگاه

نگاهی به وبگاه دانشگاه های دنیا نشان می دهد که همگی کمابیش یک هدف و ماموریت را دنبال می کنند. بگذارید نمونه هایی را برشمارم: در وبگاه دانشگاه جان هایکنز می خوانیم: «ماموریت دانشگاه جان هایکنز آموزش دانشجویان و پرورش توانایی های آنها برای یادگیری تمام عمر، پروراندن و پروبال دادن به پژوهش نو و مستقل و واگذاری دستاوردهای یافته ها به دنیاست.»

در گزاره ماموریت ام. ای. تی می خوانیم: «این موسسه به تولید، پخش و پاسداری از دانش و همکاری با دیگران در بهره گیری از این دانش برای پاسخگویی به چالش های جهانی پایبند است..... هدف ما پروراندن توانایی، انگیزش شور برای کار خردمندان، خلاق و موثر برای بهزیستی نوع بشر در تک تک افراد جامعه ام. ای. تی است.»

دانشگاه آکسفورد: «هدف دانشگاه گردآوری بدنه دانشجویی چندملیتی از هر گوشه دنیاست. این هدف، تبادل فرهنگی و دانشگاه را ارتقا می دهد...» در گزاره ماموریت دانشگاه هاروارد این نکات حتی روشن تر بیان شده اند. با هم بخوانیم: «هاروارد می کوشد دانش تولید کند، ذهن دانشجویان را به این دانش باز کند. به دانشجویان بیاموزد از مجال آموزشی خود به بهترین صورت بهره مند شوند. برای این منظور، دانشگاه دانشجویان را تشویق می کند تا به ایده ها و بیان آزاد آنها احترام بگذارند. از اندیشه های انتقادی و کشف های نو لذت ببرند و با روحیه همکاری سازنده، به شایستگی برسند؛ مسوولیت های پیامدهای عمل خود را بپذیرند. هاروارد می کوشد موانع پیش روی دانشجویان را شناسایی و آنها را از میان بردارد تا هر فرد بتواند توانایی ها و علاقه های خود را بشناسد و بتواند همه پتانسیل های انسانی و خردگرایی خود را پروراند. آموزش در هاروارد باید دانشجویان را از ادب پروراند تا تجربه کند، بیافریند، به چالش بخواند و رهبری کند. پشتیبانی هاروارد از دانشجو، بنیادی است که بر پایه های آن خودباوری و عادت یادگیری تمام عمر بنا شده است. هاروارد انتظار دارد که تخم دانش پژوهی و اخلاق دانشگاهی که در دانشجو می کارد، راهنمای تمام عمر آنان برای پیشبرد دانش، افزودن فهم و خدمت به جامعه باشد.»

دانشگاه کارنگی ملون: «تولید و پخش دانش و هنر با پژوهش و خلاقیت هنری، تدریس و یادگیری و انتقال دستاوردهای خردورزی و هنری برای تعالی معنی دار و با دوام جامعه... آموزش رویاروشدن با چالش، پیشنهادی بودن و مهارت های گروهی. فراگیری ارزش های پایبندی به کیفیت، رفتارهای اخلاقی و احترام به دیگران.»

برای اینکه گمان نکنید من فقط دانشگاه های درجه یک را برگزیده ام تا از دیدگاه خودم پشتیبانی کنم. گزاره ماموریت دانشگاه لویی ویل کنتاکی را هم بازگو می کنم: «دانشگاه لویی ویل... دانشگاه پژوهشی خواهد بود که با دنبال کردن پنج رویکرد به هم مربوط زیر، به هنر، علم، خردورزی، فرهنگ و رشد اقتصادی شهروندان و اهالی متفاوت پایبند خواهد بود: 1- آموزش، 2- پژوهش، خلاقیت و فعالیت های دانش بنیان 3- تنوع پذیری، برابری، دسترسی پذیری، 4- همکاری و 5- بازدهی نهادی برنامه ها و خدمات.»

اگر به تحلیل این گزاره ماموریت بنشینیم، می بینیم که هسته مرکزی آن «خردورزی، فرهنگ و رشد اقتصادی شهروندان و اهالی گوناگون» است. همین واژه ها را در گزاره های دیگر هم می توان به روشنی سراغ گرفت. همه آنها بر انسانیت، فرهنگ و خردورزی و آزاداندیشی پای می فشارند. در هیچ جا سخن از تربیت کارگران و شهروندان ماهر در میان نیست، بلکه تاکید بر افراد مسوول در برابر فرهنگ انسانی است. اگر وظیفه دانشگاه فقط آماده ساختن افراد برای برآورده کردن خواست های فرد باشد، چگونه می توان اداره دانشگاه از بودجه عمومی را توجیه کرد؟ و اگر وظیفه دانشگاه آماده کردن عموم برای انجام وظیفه شهروندی باشد، چگونه می توان از آموزش هنر و علم جانبداری کرد؟ پس، وظیفه دانشگاه باید از هر دو اینها فراتر باشد.

درواقع یکی از دستاوردهای آموزش دانشگاهی، آموزش درباره خود زندگی و فرارویاندن شخصیت انسانی است. شاید گمان کنید که هر دوی این فرآیندها می بایست پیش از ورود به دانشگاه تکمیل شده باشد. اما سازوکار آموزش دبستانی و دبیرستانی ما فضای بیان آزاد نیست و پرورش شخصیت بدون دخالت انجام نمی گیرد. در نتیجه، جوان ها تنها پس از پایان دبیرستان شروع به شناختن خود می کنند. برای نمونه، دانش آموزی که در دوران دانش آموزی تصور می کرد مثلاً در شیمی تیزهوش است، شاید در دوران 20 سالگی دریابد که اشتباه می کرده است و بدجوری گمراه بوده است. دانشگاه جایی است که جوان در حدود 20 سالگی وارد آن می شود، برای نخستین بار از خانه و خانواده دور می شود و به مسوولیت هایش جدی تر می اندیشد؛ برای نخستین بار با مفهوم آدم بالغ آشنا می شود و خود را بالغ می یابد. این آغاز تحول شخصیت اجتماعی اوست.

دانشگاه همچنین می آموزد که فراگیری فقط منتقدبودن و تحلیلگر بودن نیست، بلکه، داشتن ذهنی باز در برابر مردم، ایده ها، قصه ها و نظریه هایی است که با آنها روبه رو می شویم. داشتن ذهنی باز به این معنی نیست که با هر چیزی که روبه رو می شویم، آن را بپذیریم، بلکه دانش آموخته بودن لازم می دارد که درستی آنچه را که گفته می شود، بسنجیم. اگر ادعایی از دلیل کافی برخوردار نیست، با گواه های مناسب و منطق پشتیبانی نمی شود، از پذیرش آن خودداری کنیم. آموزش دانشگاهی در یک معنی، آموزش اندیشیدن است.

آزاداندیشی پایه آموزش دانشگاهی است. دلیل وجود دانشگاه هم همین است: جامعه آزاد برای مدیریت خود ناگزیر است که شهروندان خود را تربیت کند تا بتوانند در شکل گیری و تولید ایده های نو، گشودن دشواری ها و پاسخ یافتن به چالش های اجتماعی، سهم داشته باشند. پیش نیاز آن تربیت جامعه ای با بدنه جوان و اندیشمند است که می تواند دنیا را یکپارچه ببیند.

ما معمولاً خود را به صورت یک فرد می شناسیم و نه فردی که عضوی از جامعه جهانی هستیم. آموزش دانشگاهی فرض می کند که برای مدیریت خویش، باید خودمان را بخشی از جامعه جهانی بدانیم، چون زمینی را که روی آن زندگی می کنیم با فرهنگ ها و جوامع دیگر شریک هستیم. فهمیدن اینکه رویدادی در یک نقطه زمین چه اثر چشمگیری در رویدادهای جاهای دیگر دارد، البته مهم است. در زندگی روزانه خود می بینیم که تغییرات فیزیکی، زیستی، فرهنگی، اقتصادی و فناوری چگونه آغازگر دگرگونی در زمینه های دیگر می شود. طبیعی است که انسان ها گروهی زندگی کنند، زبان و فرهنگ خود را داشته باشند. همچنین، اندیشیدن به اینکه انسان بودن به چه معنی است و چگونه باید زیست، طبیعی است. لازم نیست که فرهنگ ها، زبان ها و روش های زیستی این جوامع یکسان باشند. اما باید بتوانیم بفهمیم که در چه جنبه هایی مانند بقیه هستیم و در چه نمودهایی با دیگر ساکنان زمین متفاوتیم. آموزش دانشگاهی از دانشجو می خواهد که درباره عضوی از جامعه بودن، داشتن فرهنگ و زبان ببیند. با کاوش در جوامع دیگر، در فرهنگ های آنها، آموختن زبان های متفاوت این چیزها را یاد می گیریم. امیدواریم که در این فرآیند، دیگران را بفهمیم، همانندی ها و تفاوت هایمان را بپذیریم و از وجودشان خشنود باشیم.

دانشگاه با آموزش دادن روش اندیشیدن، ما را آماده می کند تا با خواندن تاریخ، دیدن آفرینش های هنری، یادگیری درباره تجربه های گوناگون انسانی که بازتاب دانسته ها، احساس ها و امیدهای دیگران از زندگی اند، درباره آنها فکر کنیم و بر احساس آزادی و مسوولیت پذیری خود بیفزاییم و به زندگی معنی دار و شرافتمند بپندشیم. بنای دانشگاه بر این پایه است. دستاورد آن این است که وقتی دانشجو دوره آموزش دانشگاهی اش را به پایان می رساند، فردی منطقی، تیزبین و منتقد و نیز دلیر و مهربان شده است. آزمون اینکه آیا توانسته ایم آموزش دانشگاهی به دست آوریم این است که نه تنها از آموخته هایمان خشنودیم، بلکه، کوششی برای ایده های نو، گفت و گو و جستارهای تازه در ما روییده باشد. این کوشش و علاقه است که پس از به پایان رسیدن دوره آموزش دانشگاهی دوام می آورد و کار پایه دستاوردهایی می شود که ماندگاری دراز دارد.

واقعیت این است که دانشگاه های ما با مفهومی که کوشیدیم در این گفتار بهرور نام فاصله زیادی دارند. اینکه چگونه می توان دانشگاهی از این دست ساخت، گستره دیگری است و مجال و مقال دیگری را می طلبد.

***گروه فیزیک، دانشگاه تفرش**